

جامعه ایران در دوران رضا شاه - ۲

یادآورید خون هائی را که پای درخت آزادی ریخت

خیزهای اجتماعی ایران تا انفجار انقلاب مشروطه
احسان طبری

پیش زمینه های تاریخی پیدایش دیکتاتوری

از آنجا که در رساله " فروپاشی نظام سنتی" منظره ای از تکامل جامعه ایران از آغاز تا پایان قرن نوزدهم میلادی داده شده، برای حفظ ادامه کاری در تحلیل، سودمند است که این بررسی را از آغاز قرن بیستم میلادی شروع کنیم و روند تکامل آتی مناسبات سرمایه داری و رفته شدن نظام سنتی را در وقایع آین قرن دنبال نماییم.

تاریخ کشور ما در دهه اول قرن بیستم میلادی از جهت حوادث مهم تاریخی بی نهایت غنی و بسیار بفرنج است. و این چند بند که درباره آنها نوشته می شود فقط برای یاد آوری یا تجدید خاطر است و الا حوادثی مانند انقلاب مشروطیت، اشغال و تقسیم ایران در دوران جنگ اول جهانی، جنبش رهائی بخش در صفحات شمال و جنوب ایران، مبارزات مردم علیه قرارداد ۱۹۱۹، مناسبات ایران با دولت جوان و انقلابی شوروی، دست اندازی امپریالیستهای انگلیسی، امریکائی، آلمانی در ایران و امثال آن، هریک خود فصلی مشبعی است و خواستار مطالعات جداگانه و مستقل. در باب انبوهی از فاکتورهای جداگانه این دوران گاه افکار عمومی کنونی در ایران جز آوازه ای از دورنشنیده است و حال آنکه او اکنون فصول آن داستانی را می نویسد که **نخستین فصول** آنرا دو نسل سلف او نگاشته اند و معرفتش به این فصول ضرور است تا بتوان داستان را هر چه هماهنگ تر و ژرفتر دنبال کند.

قرن بیستم، شاید بیش از قرن نوزدهم، برای کشور ما آستان و زاینده رویدادهای دورانساز بوده است و احتمالاً خواهد بود. در همان طلیعه قرن بیستم یعنی در ژوئن سال ۱۹۰۰ گارتویگ سفیر روسیه تزاری در ایران، ضمن گزارش رسمی خود چنین نوشت: " در میان مردم علیه دولت ناخرسندی پنهانی وجود دارد. خودسری و غرض ورزی قشرهای فوقانی و محافل حاکمه همراه با تیره روزی و بی پناهی قشرهای پائینی سرچشمه دائمی این ناخرسندی است. ناخرسندی به اشکال گوناگون بروز میکند" (م. ایوانف- بررسی تاریخ ایران- صفحه ۱۹۸) از همین ناخرسندی پنهان است که پس از شش سال طوفان **انقلاب مشروطیت** ایران، یکی از بزرگترین انقلابهای آسیا در کشور ما زاده شد. رویداد های جهان مانند شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپن و سپس انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، همراه با حدت تناقضات و تحریکات دول بزرگ در ایران (روسیه، تزاری، امپریالیستهای انگلیسی، آلمانی، قیصری و دولت عثمانی در درجه اول) بر بنیاد آن زمینه اجتماعی و روحی آماده ای که تضاد بین جامعه سنتی و مناسبات در حال گسترش فرماسیون سرمایه داری، تشدید ستم فئودالهای و ایلخانان ورژیم مطلقه مورد پشتیبانی آنها، تجاوزات بی بند و بار اشراف و منصبداران دولت قاجار و اختلافات درونی و دعاوی متناقض شاهزادگان قاجار (مثلا مانند دعوی ظل السلطان پسر ناصرالدینشاه و والی اصفهان برای نیل به سلطنت) و نیز دعاوی روحانیت بزرگ تهران، قم، مشهد و نجف برای مداخله در قدرت، و قحطی، بیماریهای و آگیر، ناامنی بوجود آورده بود، همه و همه منجر بدان شد که یخ سکوت بیش از پیش بشکند. قبل از درگیر شدن انقلاب ۱۹۰۶- ۱۹۱۱ مشروطیت در ایران و در سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ تظاهرات وسیع مردم علیه عمال امپریالیستی **گمرک** (یعنی علیه نائوس بلژیکی رئیس کل گمرک ایران و پریم بلژیکی رئیس گمرک آذربایجان و تقاضای اخراج آنها) آشکارا جنبه ضد استعماری داشت. این تظاهرات پس

از تظاهرات موسوم به **جنبش تنباکو** و علیه قرارداد رژی در دوران ناصرالدینشاه شعله های دیگری بود که از ترکش اجتماعی یک آتشفشان خبر میداد. در سال بعد تظاهرات ضد استعماری مردم بصورت مبارزه با **بانک شاهنشاهی** و بایکوت آن و تقاضای ایجاد یک بانک ملی ایرانی بروز کرد. همه چیز حالی از آن بود که کاسه شکیب عمومی لبریز است. "**انقلاب مشروطیت**" که با بست نشینی ها، مویه گریها و روضه خوانیها آغاز شد، بسرعت راه گسترش و ژرفش پیمود و به پیدایش انجمن های انقلابی، گردانهای مجاهد و دسته های فدائی و نبرد مسلحانه خلق منجر گردید.

انقلاب مشروطه دو مرحله مشخص را پیموده است:

در مرحله اول روحانیون و اشرافی که بعقل مختلف دراپوزیسیون با حکومت استبدادی قاجار وارد شده بودند، یا افکار لیبرالی ناشی از تعلیمات ملکم خان و سازمان "آدمیت" در آنها تأثیر داشت، آنرا بسود مقاصد خود و هدف های دیپلماتیک امپریالیستهای انگلیس علیه تزاریسیم روسیه و دربار دست نشانده اش سپردادند. و کار سرانجام به عقب نشینی مظفرالدینشاه، تنظیم قانون انتخابات و تشکیل "مجلس شورای ملی" و توشیح قانون اساسی و متمم آن خاتمه یافت. پس از مرگ مظفرالدین شاه، ابتدا بنظر میرسید که محمد علیشاه که قبل از انقلاب با طرفداران ملکم وارد مغزله حسابگرانه ای شده بود، با وضع موجود سازگاری نشان خواهد داد. بورژوازی و اشراف لیبرال و مجتهداتی مانند **طباطبائی** و **بهبهانی** کار را ختم شده می یافتند. ولی تشویق مستقیم نیکلای دوم که دیگر به همکاری امپریالیسم انگلستان دلگرم بود و لذا صریحا گفته بود باید مجلس ایران را پراکنده ساخت و تأیید امپریالیسم انگلیس از این سیاست و تحریک دائمی اطرافیان شاه، محمدعلیشاه را که شخصا زمینه کاملا مساعدی برای نقض سوگند نسبت به مشروطیت داشت، بدین راه آورد.

در مورد نقش امپریالیسم انگلستان که در دوره اول عوامفریبانه خود را طرفدار جنبش نشان میداد ولی پس از ژرفش انقلاب و از ترس سرایت به هند و بعلاوه قرارداد تقسیم ایران در ۱۹۰۷ به تحریک علیه آن پرداخت، ذکر یک فاکت نمونه و ابرای کم باوران به این حقیقت بی فایده نیست.

در دوم ژانویه ۱۹۰۸ سفیر وقت انگلیس در ایران "مارلینگ" ضمن گزارش خود به وزیر امور خارجه وقت این کشور "سرادواری" (کتاب آبی- مکاتبات درباره ایران) چنین نوشت: "ایران برای داشتن مجلس نمایندگان هنوز آمادگی ندارد و حتی طی دوندل دیگر نیز برای این منظور آماده نخواهد شد". همچنانکه اشاره کردیم، این واقعیت که امپریالیسم انگلستان روش خود را نسبت به انقلاب ایران تغییر داد از آنجمله نتیجه قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و انگلیس دایره تقسیم ایران بود. این قرارداد خود برای آن ضرور شده بود که انگلستان مایل بود برای مقابله با خطر فزاینده امپریالیسم آلمان در اروپا با روسیه کنار بیاید. بعلاوه انگلستان با وارد کردن ضربات موثر به دربار قاجاری کار خود را کرده بود و می دانست که از این پس نقش مهمتری از گذشته در دربار و دولت تهران خواهد داشت. همه اینها او را بر آن داشت که به **دستیاران** ایرانی خود توصیه کند تند نرانند. شاه قاجار با درک این رصد بندی مساعد وارد مقابله تن به تن با انقلاب شد، غافل از آنکه لندن و پطرو گراد ارباب اصلی تاریخ نیستند. بر اساس این پندار های نادرست بود که محمد علی شاه بدست لیاخوف قزاق تزاری مجلس را بتوپ بست، آزادیخواهانی مانند **صوراسرافیل** و **ملک المتکلمین** و **سید جمال واعظ** و دیگران را مورد تعقیب بیرحمانه و کشتار قرارداد و با اجرای کودتائی که سر آغاز "استبداد صغیر" است ابلهانه خود را پیروزمند شمرد. ولی بقول یکی از شاعران عصر- صفی علیشاه کشت- آزادی از این خونهای بی گناه بالیده تر و سرسبزتر گردید و پنجه های ستیز و سنبله های شاداب بر آورد.

آری کودتای خائنه و پیمان شکنانه محمدعلیشاه با آنهمه مظاهر قساوت آمیزش، مردم را مرعوب نکرد، بلکه شدت خشمناک ساخت و مرحله دوم انقلاب که در آن دمکراتیسم نقش برجسته ای داشت آغاز گردید. در تبریز دسته های فدائی پدید شد. کسانی مانند ستارخان و باقرخان که بعدها بترتیب " سردار ملی" و " سالار ملی" لقب گرفتند بر راس این دسته ها قرار داشتند. ستارخان پسر حاج حسن ارسبارانی پبله ور، در گذشته مشاغل مختلف و گمنامی داشت. وی در ایام مشروطیت عضو " انجمن حقیقت" کوی امیرخیز تبریز شد و این انجمن که در آن عناصر رادیکال و دارای تمایلات سوسیال دموکراسی انقلابی شرکت داشتند، این مرد دلاور و ساده خلقی را چنان مجذوب آرمانهای انقلابی ساخت که بر تمام بقیه زندگی وی مهر و نشان خود را گذاشت. فدائیان ستار و باقر توانستند آذربایجان را از چنگ قوای صمدخان شجاع الدوله و رحیم خان چلیانلو که بدستور شاه و عین الدوله صدراعظمش در تقلا بودند نطفه انقلابی را با بربریت در آذربایجان خفه کنند، بیرون کشند. در پیدایش و بسط پایداری تبریز و آذربایجان سوسیال دمکراتهای قفقاز و سازمان " همت" در باکو که جاپار پدزه و عزیز بیگف از رهبران و موسسان آن بودند، نقش بزرگی خواه از جهت تعلیم سیاسی و تئوریک، خواه از جهت آموزش سازمانی و نظامی، خواه از جهت رساندن اسلحه و خواه از جهت اعزام داوطلبان رزمجو ایفاء کردند. مردم ایران جاویدان سپاسگزار این یآوری واقعا انترناسیونالیستی هستند که در این دوران و دورانیهای بعد لنین الهام بخش آن بود. ولی دولت روسیه تزاری با مداخله مستقیم و تقویت محمد علی میرزا تبریز را دچار محاصره ای موحش ساخت. تبریز و ستار محاصره دشوار را با شکیب و دلاوری در خورد تحسینی تحمل کردند و تسلیم نشدند.

مقاومت حماسی تبریز، کارمقابله با شاه را به رشت سرایت داد. در آنجا نیز بکمک برخی انقلابیون خارجی مانند ارژنیکدزه هم‌رزم لنین و گروه بزرگی که با وی از قفقاز آمده بودند و نیز پانوف بلغاری، نیروهای صلح فدائی و مجاهد پدید آمدند. در مشهد، بوشهر و اصفهان مردم بدفاع از آزادی برخاستند. کسانی نیز، با الهام از جانب امپریالیسم انگلستان (برای از دست ندادن سررشته ابتکار در صورت چرخش وقایع) ناگهان " انقلابی" شدند. از آنجمله سپهدار تنکابنی و میرزا کریم خان رشتی یکی از عمال اینتلجنس سرویس و یفرم خان داوید یانتش از اعضاء " سازمان دانشناک" را می توان نام برد. این افراد بعدها نقش سرکوب نیروهای واقعی انقلابی را ایفاء کردند ولی تا شاه " روسوفیل" بر سر کار بود، البته مصلحت خود را هنوز در همپائی کما بیش جدی با جناح رادیکال انقلابی می دیدند. بدینسان دمکراتیسم و رادیکالیسم انقلابی، آنرا از سرنوشت ناگزیرش یعنی ناکامی مطلق و غلبه استبداد نجات بخشید و بظاهر حوادث منجر به خلع محمدعلیشاه شد. شاه مخلوع با دریافت صد هزار تومان مستمری سالانه مادام العمری همراه قداره بندان خود به خارجه رفت و در آنجا وارد توطئه وسیعی برای احیاء استبداد گردید. این امر به معنای پیروزی انقلاب نبود زیرا اشراف محافظه کار کماکان سررشته کار را در دست داشتند. تابستان ۱۹۱۰ (۱۳۲۹ هجری قمری) افراد بختیاری و سربازان یفرم، فدائیان و مجاهدان ستارخان سردار ملی را که همین چندی پیش با تجلیل و استقبال پرشوری وارد پایتخت شده بودند، خلع سلاح کردند. ستارخان در تیراندازی زخمی شد و سه سال بعد در سال ۱۹۱۳ (۱۳۳۲ ه.ق) در گذشت. سه سال پس از او در ۱۹۱۶ (۱۳۳۵ ه.ق.) هم‌رزمش باقرخان که در جریان معروف به " مهاجرت" شرکت جسته بود، در قصر شیرین بقتل رسید. سر انجام ارتجاع انتقام خود را کشید! کوشش شاه مخلوع و برادرانش سالارالدوله و شعاع السلطنه برای احیاء استبداد نیز در ۱۹۱۱ بجائی نرسید. اتحاد نیروهای ارتجاعی، محافظه کار اشرافی و سازشکار بورژوائی (بورژوازی تجاری) با امپریالیستهای انگلیس، دامنه محدودیت شرکت توده ها و بویژه توده های دهقانی

در انقلاب، کثرت تشنت و تضاد بین سازمانهای مختلف هوادار انقلاب، فقدان رهبری متمرکز و تشکل لازم و یک سلسله اشتباهات چپ و راست آنها، انقلاب را بسوی شکست برد.

انقلاب مشروطیت ایران از فصول پرفروغ تاریخ معاصرما و سرشار از درسها و عبرت هاست. این انقلاب درسیر پرفرازونشیب خود در چارچوب یک انقلاب صرفا بورژوائی محدود نماند و با پیش کشیدن یک سلسله شعارهای خلقی (که از آنجمله دربرنامه سازمان مجاهد آن مشهد با موضوع منعکس است)، با ایجاد سازمانهای خلقی مانند انجمن ها، دسته های مسلح مجاهد فدائی، با دست زدن به شکل عالی مبارزه، یعنی مبارزات مسلحانه، با طرح مسئله استقلال ایران ودمکراسی برای مردم، چارچوب یک تحول صرفا بورژوائی محافظه کارانه را در هم شکاند و بصورت یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک در آمد. بورژوازی ملی، ملاکان و روحانیون لیبرال و مخالف دستگاه، خورده بورژوازی و پیشه وران شهر، فقرا و زحمتکشان شهر، گاه نیز دهقانان، اینجا و آنجا، درسیر پنج ساله این انقلاب شرکت جستند. نبرد و اصطکاک بین دو گرایش، گرایش لیبرالیستی که از جهت معنوی ملکم الهام بخش آن بود و گرایش دمکراتیک که از جهت معنوی در ابتدا میرزا فتحعلی آخوندف و طالبف و در این اواخر بویژه سازمان "همت" و سوسیال دمکراتهای قفقاز الهام بخش آن بودند، در جریان انقلاب بالا گرفت. لیبرالها که خواستار سازش و ختم انقلاب در شرایط صلح و صفا با بدست آوردن حداقل امتیاز بسود خود بودند، از دمکرات ها که می خواستند آنرا در پهنای ژرفا پیش ببرند و عمیق ترین قشرهای مردم را به قطعی ترین نبردها برانگیزند و شعارها را هرچه رنگین تر و پر مایه تر سازند، بدشان می آمد و برعکس. همین لیبرالها هستند که بعدها در قدرت دولتی شرکت جستند و کسروی آنها را گروه "میوه چین" می نامد. سازش لیبرالها با اشرافیت فنودال موجب شکست انقلاب شد و انقلاب نتوانست مسئله ارضی را حل کند، کشور را در جاده صنعتی شدن بیافکند، آزادی ها و حقوق دمکراتیک را تامین نماید، ایران را به احراز استقلال سیاسی و اقتصادی نایل گرداند. ارتجاع ایران و سازشکاران از پشتیبانی ارتجاع و امپریالیسم اعم از روس، انگلیس، امریکا، آلمان و غیره برخوردار بودند. امپریالیسم قیصری آلمان و آخوند کار عثمانی که پس از قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران در کشورما تبلیغات ژرمانوفیلی و " اتحاد اسلام" را در مقیاس وسیعی تشدید کرده بودند، علاقه ای به پیروزی انقلاب ایران نداشتند. علاقه آنها این بود که از احساس ضد تزاری و ضد انگلیسی مردم ایران بسود خودشان استفاده کنند و در نیروهای مترقی نسبت بخود پندار باطل پدید آورند. جناح دمکراتیک انقلاب از پشتیبانی قاطع انقلابیون جهان بویژه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه برخوردار بود. این حزب بکرات و بشکل کاملا مشخص به آن کمک کرد و پیامها و دروهای آتشین فرستاد. پیشوای انقلاب روس لنین گام بگام سیاست امپریالیست ها را در مورد ایران و سیر انقلاب ایران را دنبال کرد و در آثارش، در موارد متعدد مسئله ایران را با عشقی آتشین به مردم و جنبش آن مطرح می کند. با آنکه انقلاب ایران خود در اثر عوامل خارجی و از آنجمله انقلاب ۱۹۰۵ روس پدید شد، تاثیرشگرفی در همه کشورها و مناطق اطراف خود داشت و یکی از فصول مهم روند " بیداری آسیا" ست که لنین از آن یاد میکند. ونمیتوان آنرا در انقلاب هند و انقلاب چین بی تاثیر دانست. بعلاوه این رویداد که به دستگاه فنودالی قاجار ضربت سنگین وارد ساخت، تاثیر ژرف و دراز مدتی در تبلور و تشکل تمام حوادث بعدی ایران و تسریح روند پیدایش روبنا و زیربنا فرماسیون نوین (یعنی سرمایه داری) و بسط بازهم بیشتر جنبش و بن کن شدن نهائی میهن ما از نقطه جمود فنودالیسم و پاتریارکالیسم قرون وسطائی، اعمال نمود. این انقلاب، علی رغم شکست خود، در طول مدت، به نظام اجتماعی مورد بغض و نفرت خویش ضربت مرگبار وارد ساخت. تا امروز ما اثرات این انقلاب را در تکامل جامعه ایران احساس می کنیم.